

بررسی برخی از رباعی‌های جالب توجه ابو سعید ابوالخیر

دکتر عبدالرّب «عرفان»

مؤسسه فنون و جامعه‌شناسی و سنت راو نائیک، ناگپور

سلطان شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابی‌الخیر قدس‌الله روحه‌العزیز (ولادت: روز یکشنبه، غره محرم ۳۵۷ هجری/ ۶ دسامبر ۹۶۷ میلادی، درگذشت: روز پنجشنبه، چهارم شعبان ۴۴۰ هجری/ ۱۲ ژانویه ۱۰۴۹ میلادی) یکی از بزرگ‌ترین عرفای دوره خود به شمار می‌رود و شهرتش به عنوان سخن‌سرا به ویژه شراینده رباعی بنه زبان فارسی زیاده‌تر از آنست که حاجتی به ذکر آن باشد. به قول هرمان‌اته، ایران‌شناس آلمانی:

”وی نه تنها استاد دیرین شعر صوفیانه به شمار است، بلکه صرف نظر از رودکی و معاصرینش، می‌توان او را از مبتکرین رباعی که زاینده طبع ایرانیست، دانست. ابتکار او در این نوع شعر از دو لحاظ است: یکی آنکه وی اولین شاعر است که شعر خود را منحصرأ به شکل رباعی سرود (و) دوم آنکه رباعی را برخلاف اسلاف خود نقشی از نوزد که آن نقش جاودانه باقی ماند، یعنی آن را کانون اشتعال آتش عرفان وحدت وجود قرار داد.“^۱

ولی متأسفانه گروهی از محققان و دانش‌پژوهان دور حاضر در رباعی‌های منسوب به شیخ ابوسعید شک دارند. حتی دسته‌یی از آنان سخنان منظوم او را قطعاً از وی نمی‌دانند. چنانچه آقای زین‌العابدین مؤتمن صراحه می‌فرمایند:

۱ تاریخ ادبیات فارسی (ترجمه فارسی از دکتر رضازاده شفق)، تهران، ص ۱۳۳.

«بعضی شیخ ابو سعید را نیز... به مناسبت اشعاری که گاه‌گاه بر زبان می‌رانده، شاعر پنداشته و در زمره قدیم‌ترین شعرای متصوف به شمار آورده‌اند اما حقیقت آنست که آن اشعار عموماً به دیگران تعلق داشته...»^۲

این اشتباه ناشی از روایتی است که محمد بن منور در تألیف خود به نام «اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید» به قرار زیر آورده است:

«شیخ الاسلام جدّ این دعاگوی خواجه بوسعید^۳ چنین آورده است که جماعتی بر آنند که بیت‌ها که بر زبان شیخ رفته است او گفته است، و نه چنانست که او را چندان استغراق بودی به حق که پروای بیت گفتن نداشتی، الا این یک بیت که بر ظهر رقعہ حمزه نشبت و این دو بیت دیگر درست گشته است که شیخ گفته است:

جانا بزمین خاوران خاری نیست کش بامن و روزگار من کاری نیست
بالطف و نوازش جمال تو مرا در دادن صد هزار جان عاری نیست
دیگر همه آن بوده است که از پیران یاد داشته است.»^۴

این روایت قطعاً درست و باورکردنی نیست. نظر به شواهدی که در دست ماست، جای هیچگونه شک نیست که شیخ نه تنها شعر می‌گفته بلکه شاعر زبردستی هم بوده است. شادروان سعید نفیسی، گردآورنده سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر در پیشگفتاری که بر کتاب نامبرده نوشته است، این روایت مشتبه را با دلایل مضبوط و مقنع ازاله و بطلان نموده است.^۵ پیشنهاد نگارنده این سطور غیر از این نیست که دلایل شادروان سعید نفیسی را در این جا اعاده نکرده، و شواهد دیگری را که از

۲ شعر ادب فارسی (چاپ دوم)، ص ۱۵۳.

۳ نبیره شیخ ابو سعید ابوالخیر.

۴ اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به اهتمام دکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۳۲ ش.

۵ پیشگفتار سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر، با تصحیح و مقدمه و حواشی و تعلیقات سعید نفیسی،

تهران، ۱۳۳۲ ش، ص ۴۰-۳۵.

تطبیق دادن بعضی از اطلاعات مهمی که از کتاب اسرارالتوحید راجع به شیخ ابو سعید با منتخبی از رباعیاتش بهم می‌رسد مورد بررسی قرار داده و بر آنها بیفزاید و طی رسیدگی این شواهد، جنبه‌های جالب توجه رباعیات مورد مطالعه را نیز روشن سازد. در این که شیخ ابو سعید عارفی کامل و حائز مقامی بلند روحانی بوده و نفوذ بی‌مانندی بر طبقات مختلف مردم پیدا کرده بود، جای هیچ شک نیست. «وی معمول داشتی در مجلس‌هایی که برای ارشاد مریدان و اطرافیانش برگزار می‌شد، پند و موعظت گفتی و سخنرانی خویش را همراه با اشعار و آیات ساختی، دعوت‌های به تکلف‌کردی و در تهیه هر یک از آن ضیافت‌ها، مبلغی در حدود هزار دینار خرج نمودی و علی‌رغم نظر متشرعان و متدینان عصر خود به قول و سماع کار داشتی و جوانان را رقصانندی.»^۶ بنا بر این شریعت‌مداران، به ویژه قاضیان و محتسبان و فقیهان به انکار و خصومت و بدخواهی او برخاسته در پی آزار و عقوبت، بلکه بعضی‌ها در صدد جان او هم شده بودند. این وضعیت ناموافق را در رباعی‌های متعدد خویش شرح داده است. از آن جمله در یکی از رباعیات خود به رفتار معاندانه و دشمنانه مردمان فرعون صفت اشاره نموده می‌گوید:

یارب تو زمانه را دلیلی بفرست نمرودان را پشه چوپیلی بفرست
فرعون صفتان همه زبردست شدند موسی و عصا و رود نیلی بفرست^۷
رباعی‌های زیر حاکی از آن وضعیت وخیم و ناملایم‌اند که درباره شرانگیزی و کینه‌ورزی و بدخواهی دشمنان نسبت به شیخ قلمی گردید:

دشمن چو بما در نگرد بدبیند عیبی که بر ماست یکی صد بیند
مسا آینه‌ایم، هر که درمانگرد هر نیک و بدی که بیند از خود بیند^۸

*

۶ اسرارالتوحید، ص ۷۷.

۷ سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر، ص ۱۲.

۸ همان، ص ۳۶.

هرگز نبود شکست کس مقصودم آزرده نشد دلی زمن تا بودم
صد شکر که چشم عیب بینم کورست شادم که حسود نیستم، محسودم^۹

*

وَصَافِي خُود بَرِ غَمِ حَاسِدِ تَا كِي تَسْرُوجِ چنين متاع كاسد تا كِي
تو معدومي، خيال هستي از تو فاسد باشد، خيال فاسد تا كِي^{۱۰}
در رباعی زیر برای این که رفتار دشمنان بد سرشت نسبت به او تغییر یابد و آنها
بالطف و مهربانی برخورد کنند، به عنوان دعا می فرماید:

ای خالق ذوالجلال و حی رحمان سازنده کسارهای بی سامانان
خصمان مرا مطیع من می گردان بی رحمان را رحیم من می گردان^{۱۱}
سرگروه متکران شیخ ابوسعید دو کس به نام قاضی صاعد (رئیس اصحاب رای و
رفض)^{۱۲} و استاد ابوبکر اسحاق کرامی (مقدم کرامیان)^{۱۳} بودند. هر دو توطئه چیده
در صدد آن بودند که شیخ ابوسعید را با جمله مریدان و پیروانش به داز رسانیده
از بین ببرند، اما بر اثر کرامت هایی که از او مشاهده کردند، از آن خیال درگذشتند و
به زودی پی به حقیقت و صداقت مسلک و مرتبه روحانی او برده رو به توبه آوردند.
قاضی صاعد در نیکو رویی همانندی نداشت، از این جهت مردم او را «ماه نشابور»
می خواندند. شیخ ابوسعید نیز او را به همین لقب یاد کرده می گوید:

گفتی که منم ماه نشابور سرا ای مساه نشابور نشابور ترا
آن تو ترا و آن ما نیز ترا با ما بنگویی که خصومت ز چرا^{۱۴}

۹ سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر، ص ۶۱.

۱۰ همان، ص ۹۵.

۱۱ همان، ص ۷۱.

۱۲ اسرارالتوحید، ص ۷۷.

۱۳ همان.

۱۴ همان، ص ۸۲ و نیز سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر، ص ۱.

این رباعی را باید مسلماً از شیخ ابوسعید دانست. اگرچه پس از تأیید شدن
قاضی صاعد سروده شد اما نکته جالب توجه این رباعی یادآوری خصومت او نسبت
به شیخ است که چندی ازان در دل خویش پرورش می داد. دلیل دیگر اینکه محمد بن
منور این را زیر این جمله: "قاضی صاعد را از نیکویی روی ماه نشابور گفتندی،
شیخ گفت:...." ثبت کرده است.

عده یی از رباعی های شیخ ابوسعید مملو از مضامین غریب و غیر عادی و بی سابقه
مانند اظهار دلسوزی به عزیزانی که گاه گاهی دچار علت های بدنی گردیدند، می باشند.
از آن جمله دو تا را درباره شکستن دندان های خویش سروده است. یکی از آنها اینست:
افتاده منم بگوشه بیت حزن غم های جهان مونس غم خانه من
یارب تو بفضل خویش دندانم را بخشای بروح حضرت وس قرن^{۱۵}
ظاهراً این رباعی مربوط به زمانیست که دندان هایش به سستی گراییده و به گمان قوی
چندتا از آنها شکسته بودند. رباعی دیگر که ذیلاً نقل می گردد، حتماً در زمانی گفته باشد
که همگی دندان او بر اثر سالخورگی شکسته بودند:

دارم گله از درد نه چندان چندان باگریه توان گفت نه خندان خندان
در و گهرم جمله بتاراج برفت آن در و گهر چه بود دندان دندان^{۱۶}
درباره بتاراج رفتن دندان های او حکایتی است شامل در کتاب اسرارالتوحید که
مضمون رباعی فوق را به اثبات می رساند. مؤلف کتاب نامبرده به روایت بو صالح
(مرید خاص شیخ ابوسعید) که خدمت خلال وی به عهده داشت، می نویسد: "شیخ را
در آخر عمر یک دندان بیش نمانده بود." ^{۱۷} نظر به این بیان روشن جای تردید باقی نمانده
که رباعی های مذکور اثر فکر شیخ ابوسعیداند.

۱۵ سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر، ص ۷۰.

۱۶ همان، ص ۷۲.

۱۷ اسرارالتوحید، ص ۱۲۴.

برخی از رباعی‌های شیخ ابو سعید ابوالخیر که به مناسبت اظهار دلسوزی به بعضی از عزیزانی که به دردهای گوناگون مانند درد چشم و درد گوش و درد پا مبتلا گردیده بودند، سروده شده است، عیانگر جنبه‌های بسیار جالب توجه‌اند و همانا کمال هنر‌نمایی سراینده خویش را نشان می‌دهند. یکی یکی از آنها به لحاظ چگونگی ناراحتی‌های یادآوری شده مورد رسیدگی قرار می‌گیرد:

سه تا از این قبیل رباعی‌ها متعلق به کسی است که گاهی به درد چشم مبتلا شده بود. چنانکه از این رباعی‌ها برمی‌آید، شیخ او را خیلی دوست می‌داشته، و از این جهت به مناسبت موقعیت به عنوان دلسوزی احساسات عمیق قلبی خود را بالهجه غمناک و اثر انگیز بدین قرار شرح داده است:

تا درد رسید چشم خمونخوار ترا خواهم که کشد جان من آزار ترا
یارب که ز چشم زخم دوران هرگز دردی نرسد نرگس بیمار ترا^{۱۸}

*

من دوش دعا کردم و باد آمینا تا به شود آن دو چشم بادا مینا
از دیده بد خواه ترا چشم رسید در دیده بد خواه تو بادا مینا^{۱۹}

*

گوشم چو حدیث درد چشم تو شنید فی الحال دلم خون شد و از دیده چکید
چشم تو نکو شود بمن چون نگری تا کور شود هر آنکه نتواند دید^{۲۰}
مصراع سوم رباعی آخر «چشم تو نکو شود بمن چون نگری» عیانگر عواطف درونی شیخ است و بروز می‌دهد که شیخ می‌خواست آن عزیز را ببیند. اگرچه از این رباعی‌ها اصلاً روشن نمی‌گردد که «چشم خونخوار کرا درد رسید» و «گوش شیخ حدیث درد

۱۸ سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر، ص ۱.

۱۹ همان، ص ۴.

۲۰ همان، ص ۲۲.

چشم که شنید» و دلش بر حال که «خون شد و از دیده چکید»، اما از روی حکایتی که مؤلف اسرارالتوحید بیان کرده است، بتوان حدس زد اینها یا دست کم هیچ یک از اینها نسبت بزنی دیندار و زهد شعار که ایشی نیلی نام داشته گفته باشد. او، به روایت کتاب نامبرده داروی درد چشم ساختی و مریضان درد چشم را مداوا کردی. شبی به سبب انکاری که نسبت به شیخ به خاطر داشت، در واقعه چیزی سهمناک دید و در حالی که وحشت بی‌اندازه بر او مستولی بود، از خواب برجست و احساس درد شدیدی در چشمان خود کرد. نخست داروی ساخته خویش را به کار برد. چون صورت بهبودی رخ نداد، از طبیبان سرشناس عصر استعلاج نمود اما این هم سودی نداشت. پس از بیست شبانه روز پر درد و زحمت شبی در واقعه دید که کسی می‌گفت: «اگر می‌خواهی که چشم تو بهتر گردد، برو و رضای شیخ به دست آور.» روز دیگر کلفت خود را به مجلس شیخ روانه ساخت. شیخ یکی از خلال‌های به کار برده خویش داده توصیه نمود: «این خلال را نزدیک کد بانو بر... و بگوی که این خلال در آب بشوی و آب آن را در چشم مال.» ایشی طبق گفته شیخ عمل نمود و از درد خلاصی یافت.^{۲۱} پس از این واقعه آن زن عزلت‌گزین که تا مدت‌ها سال پای از در خانه بیرون ننهاده بود، به خانه شیخ رفت و خدمت طایفه صوفیه را پیشنهاد خویش قرار داده عمر باقی مانده را پشت سر گذاشت.

تعدادی از رباعی‌ها بروز می‌دهد که شیخ ابو سعید برای رفع تب حرز (تعویذ) نوشتی و گاهی از آب (که به گمان قوی در آن خلال‌های به کار برده خویش را شستی) درمان ساختی. در کتاب اسرارالتوحید با مواردی بر می‌خوریم که این امر را به ثبوت می‌رساند. از آن جمله یکی اینست که روزی شیخ به وسیله کشف بر رنجور شدن ابو صالح آگاهی یافت و در دم به نوشتن حرز پرداخت.^{۲۲} طبق مورد دیگر، بو عمر را که از

۲۱ اسرارالتوحید، ص ۲-۸۲.

۲۲ همان، ص ۲۸۷.

مردان برگزیده او بود، حکم رفتن به ولایت بشخوان داد و سه خلال او را اعطاء کرد. بو عمر برخی از بیماران آن جا را به مقداری از آبی که در آن خلال های ارزانی داشته شیخ را شسته بود، مداوا کرد.^{۲۳} نظر به این چنین مثال ها رباعی های زیر را ملاحظه بفرمایید:

تب را شسبخون زدم در آتش کشتم یک چند به تعویذ کتابش کشتم
بازش یکبار در عرق کردم غرق چون لشکر فرعون در آتش کشتم^{۲۴}

*

صد شکر که گلشن صفا گشت تنت صحت گل عشق ریخت در پیرهن
تب را به غلط در تنت افتاد گذار آن تب عرقی شد و چکید از بدنت^{۲۵}

رباعی اول عیان گر چگونگی مداوایی است که شیخ به کار بردی و رباعی دوم آشکار می سازد که بیمار، تندرستی از دست داده را بر اثر تدای شیخ باز یافت. بیمار چه کسی بوده و با شیخ چه تعلق داشته است، نه از رباعی ها پیدا است نه در مطالب کتاب اسرار التوحید اشاره یی به او یافته می شود، ولی بعضی از رباعی هایی که مماثلتی نزدیک به اینها می دارند، بروز می دهند «بیمار» شخص عامی و عادی نبوده، بلکه در نظر شیخ ذی قیمت و حائز اعتبار خاصی بوده است. می گوید:

از درد تو نیست چشم خالی ز نمی هر جا که دلیست شد گرفتار غمی
بیماری تو باعث نابودن ماست ای باعث عمر ما! مبادت المی^{۲۶}

*

پیوسته مرا ز خالق جسم و عرض حقا که همین بود و همینست غرض
کان جسم لطیف را بخلوت گه ناز فارغ بینم همیشه ز آسیب مرض^{۲۷}

۲۳ اسرار التوحید، ص ۱۶۸.

۲۴ سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر، ص ۵۹ (قافیه این رباعی جای تأملست).

۲۵ همان، ص ۲۴.

۲۶ همان، ص ۹۶.

۲۷ همان، ص ۵۳.

در بیت دوم رباعی اول شیخ «بیماری» کسی را که طبق گفته خودش «باعث عمر» او بود، «باعث نابودن» خود پنداشته است و در مصرع سوم رباعی دوم کاربرد واژگانی مانند «جسم لطیف» و «خلوت گه ناز» روشن می سازد هر دو رباعی راجع به کسی سروده است که شیخ را با او تعلق خاطر عمیق دست داده بود و دهایی که «خالق جسم و عرض» آن «جسم لطیف» را از الم و «آسیب مرض» نگهدارد دلالت بر حقیقت مجازی و مادی بودنش می کند زیرا که در باب حقیقت سماوی حالت صحت و مرض متصور نیست. رباعی های زیر هم مشعر بر همین عقیده اند:

گر درد کند پای تو ای حور نژاد از درد بدان که هرگزت درد مباد
آن درد منست، بزم منش رحم آمد از بهر شفاعتم پبای تو فتاد^{۲۸}

*

تا پای تو رنجه گشت و بادرد بساخت مسکین دل رنجور من از درد گداخت
گویا که ز روزگسار دردی دارد این درد که در پای تو خود را انداخت^{۲۹}

این رباعی ها عیان گر احساسات نازک و لطیف شیخ راجع به دوستی «حور نژاد» اند ولی برخلاف آنتهایی که پیش از این مورد مطالعه گردیدند، اینها دارای جنبه یک شوخی گله آمیزاند که ناشی است از تغافل که آن دوست ستم کار از حال شیخ می ورزید. همچنین رباعی زیر به مناسبتی که کسی از عزیزان او را درد گوش گریبان گیر شده بود، گفته است:

جانم بلب از لعل خموش تو رسید از لعل خموش باده نوش تو رسید
گوش تو، شنیده ام که دردی دارد درد دل من مگر بگوش تو رسید^{۳۰}

۲۸ سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر، ص ۲۵.

۲۹ همان، ص ۶.

۳۰ همان، ص ۴۴.

آشکار است که این رباعی از حیث سبک و شیوه و چگونگی مضمون و موضوع و طرز بیان آن بارباعی‌هایی که پیش از این مورد مطالعه قرار گرفت، مماثلت نزدیکی دارد. مزایای عمده این رباعی عبارت از ابراز احساسات تأسف و دلسوزیست و هم اظهار شکوئی از تغافل که آن شخص بر حال شیخ رومی داشت. مصرع چهارم جنبه‌ای شوخی دارد که خیلی خوش مزه است و کمال هنرنمایی شاعر را نشان می‌دهد. متأسفانه دلیلی در دست نداریم تا بکنه شخصی که این رباعی در دلسوزیش گفته شده، رهنمون گردد. تا هم از آن جا که لهجه و مفهوم اساسی این رباعی و لهجه و چگونگی مفاهیم رباعی‌ها بالاخص آنهایی که بیانگر تب آوردن و زحمت درد پاکشیدن عزیز (یا عزیزانی) از شیخ‌اند، حائز یک گونه مماثلت‌یست، می‌توان حدس زد که شیخ را نسبت به آن شخص احساسات لطیف و عمیق دست داده بوده است. این رباعی از حیث سبک و شیوه و ندرت موضوع و طرز آشکار سازی آن دلالت بر کمال هنرنمایی شاعر خود را می‌کند.

یک نکته جالب توجه درباره رباعی‌هایی که به عنوان دلسوزی گفته شده‌اند، پیدایی یک رشته احساسات است که مانند جریان آب در آنها وجود می‌دارد و آنها را با هم مربوط می‌سازد. نظر به این نکته، می‌توان همگی آنها را روشنگر بعضی از زوایای مخفی زندگانی شیخ دانست. این گمان را رباعی‌های زیر هم به تصویب می‌رساند:

رویت دریای حسن و لعلت مرجان زلفت عنبر، صدف دهان، دُر دندان
ابرو کشتی و چین پیشانی موج گرداب بلا غیغ و چشم طوفان^{۳۱}

ای چارده ساله مه که در حسن و جمال همچون مه چارده رسیدی بکمال
یارب نرسد بحسنت آسیب زوال در چارده سالگی بمانی صد سال^{۳۲}

۳۱ سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر، ص ۷۱.

۳۲ همان، ص ۵۶.

در وصل تو پیوسته بگلشن بودم در هجر تو باناله و شیون بودم
گفتم بدعا که چشم بد دور ز تو ای دوست مگر چشم بدت من بودم^{۳۳}

*

تا بردی ازین دیار تشریف قدوم بر دل رقم شوق تو دارم مرقوم
این قصه مرا کشت که هنگام وداع از دولت دیدار تو گشتم محروم^{۳۴}

*

حقا که اگر چو مرغ پر داشتی روزی ز تو صد بار خیر داشتی
این واقعه‌ام اگر نبودی در پیش کسی دیده ز دیدار تو برداشتمی^{۳۵}

*

یارب تو مرا بیاردم ساز رسان آوازه دردم بهم آواز رسان
آن کس که من از فراق او غمگینم او را بمن و مرا باو باز رسان^{۳۶}

حالا این رباعی‌ها را با دقت نظر رسیدگی کنیم و ببینیم اینها بستگی به عشق حقیقی شیخ دارند یا به عشق مجازی و جسمانی او؟ رباعی اول را که ستایشگر اجزای حسن است، می‌توان دارای جنبه‌های هم حقیقی دانست و هم مجازی. ولی چون رباعی‌های ما بعد که همگی آنها در ستایش حسن زمینی سروده شده‌اند، دیده شود، جنبه مجازی آن روشن تر گردد. رباعی دوم در شأن کسیست که «همچون مه چارده» به چارده سالگی رسیده و در کمال حسن و جمال می‌باشد. از آن جا که زوال لازمه کمال است و هیچ ذی روح نمی‌تواند در دنیا پیوسته در یک حال بماند، شیخ به عنوان دعا به عزیز

۳۳ سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر، ص ۶۱.

۳۴ همان، ص ۶۶.

۳۵ همان، ص ۹۶.

۳۶ همان، ص ۷۲.

خود می‌گوید: "در چارده سالگی بماتی صد سال" برخلاف این، حسن حقیقی را که از قید زمان آزاد و فنا ناپذیر است، حالت زوال هرگز متصور نیست. از رباعی سوّم مفهوم می‌گردد که شیخ او را خیلی دوست می‌داشته، ولی پیش آمدهای ناموافق و مخالف حالات طوری وادارش ساختند که جز نهادن دل به جدائیش چاره‌یی نماند. رباعی چهارم نیز بیان‌گر همین پیش‌آمد جدائست، ولی به این صراحت که چون «هنگام وداع» رسید و دوست از دیار شیخ «تشریف قدم» برد، شیخ آن‌جا حاضر نبود. از این جهت از دیدارش محروم ماند. نظر به این مضمون، پیداست که میان شیخ و دوستش فصل مکانی رخ داده بوده است. این خیال را رباعی پنجم به تصویب می‌رساند و گرنه در عشق حقیقی آرزوی پر داشتن چون مرغ و به این وسیله بیرواز آمدن و روزی صد بار به دوست رسیدن و ازو خبر گرفتن چه معنی دارد؟ رباعی ششم نیز که مشتمل بر دعای باز رسیدن دوست و او را باز دیدن است، دلالت بر همان فصل مکانی می‌کند که در عشق حقیقی اعتباری ندارد. در واقع همگی این رباعی‌ها به حلقه‌های یک سلسله می‌مانند و به بعضی از زوایای مخفی و جالب توجه حیات شیخ اشاره واضح می‌کنند. چون مدت دراز یعنی از روی سالتمای هجری قمری به یک هزار و هفتاد و چهار سال بروفات شیخ گذشته است، شواهدی که توانند در پژوهش و رسیدگی این رودادهای رنگین و دلچسب به درد ما خورند، متأسفانه امروز در دست نداریم و از این جهت نتوانیم پرده از روی این رمزها برداریم، اما از روی مفاهیم رباعی‌هایی که در سطور بالا مورد بررسی قرار داده شدند، می‌توان حدس زد که شیخ ابوسعید ابوالخیر از آن گروه صوفیانست که پس از پیمودن راه مجاز به منزل حقیقت نایل گردیده‌اند.

